

ادیب جوان

« بخش شعر زیر نظر: سعیده موسویزاده



عملیات پاکسازی

- بابک، منم امیر! معلومه داری چه کار می‌کنی؟ این همه وقت توی حمام موندی که چی؟
 بابک صدای امیر را شناخت و جواب داد:
 - خوب شد اومدی امیر جون! به کمکت نیاز داشتم. این دانشجوهای خیره‌سر رو از اینجا دور کن تا من بتونم با خیال راحت دینم رو حفظ کنم!!
 - این چرت‌وپرت‌ها چیه داری می‌گی بابک؟! برای حفظ دینت چند ساعته رفتی توی حمام به آب و آب‌کشی؟ بابک نعره کشید:
 - ای خدا! ای خدا! می‌دونستم تو هم رفیق نیمه‌راهی امیر!! می‌دونستم تو هم آخرش دین خدا رو می‌ذاری کنار!!
 - آخه من نمی‌فهمم! این حرفایی که داری می‌زنی چه ربطی به دین خدا داره؟
 - آقا جان، مگه شلوار و پیراهن من از خون دستم نجس نشده بود؟
 - خوب شده بود، حالا که چی؟
 - مگه خون انسان نجس نیست؟
 - چرا هست؟
 - مگه نباید لباس نجس رو آب کشید تا پاک بشه؟
 - چرا این هم درسته.
 - خب پس رهایم کنید تا با درد خود بمیرم!!
 - من که هنوز نفهمیدم تو داری چی می‌گی بابک جان. بیا بیرون! الان رئیس خوابگاه سر می‌رسه اوضاع ناچور می‌شه.

۱. بابک خوابگاه را گذاشته بود روی سرش خیلی وقت می‌شد که به حمام رفته بود و هرچه دانشجوی‌های دیگر اصرار می‌کردند که حمام را بی‌خیال شود و بیرون بیاید و نوبت را به آن‌ها هم بدهد، به حرفشان اهمیتی نمی‌داد. او در حالی که شیر حمام را تا ته باز کرده بود، فریاد می‌کشید:
 - چیه؟ می‌خواید دست از دین خدا بردارم؟ مگه شوخیه؟ لباس و شلوارم خونی شده! می‌فهمید؟ خونی! اون هم نه خون پشه که بشه بی‌خیالش شد، خون انسان! حاضرم در راه آب‌کشی لباس‌هام، مشروط بشم و از دانشگاه اخراج، اما رسالت آب‌کشی لباس‌هام رو تا انتها دنبال کنم!!
 اوضاع بدطوری خراب شده بود. کم‌کم نزدیک بود پای رئیس خوابگاه هم به ماجرا باز شود. امیر بی‌خبر از همه‌جا، خسته و گرسنه به خوابگاه رسید. حسابی نگران بابک بود. صبح زود وقتی از خواب بیدار شده بود، او را در جایش ندیده بود و با خودش فکر کرده بود که لابد زودتر از همیشه راهی دانشگاه شده است؛ اما توی دانشگاه هم خبری از بابک نبود. تلفنش را هم جواب نمی‌داد. شلوغی جلوی حمام خوابگاه، توجه امیر را جلب کرد. بیشتر دقت کرد. خودش بود! صدای فریادهای بابک می‌آمد! جلوتر رفت و از یکی دو نفر موضوع را جویا شد. وقتی قصه را فهمید تقریباً نزدیک بود سگته کند!
 امیر به سرعت دوید و خودش را به پشت در حمام رساند. بابک حسابی جوگیر شده بود و نطق مفصلی را در مورد اعتقاد به آب و آب‌کشی ایراد می‌کرد! امیر فریاد زد:

حاضر و آماده باشی!!
 امیر سرش را تکان داد و گفت:
 - چشم می‌رم مطالعه می‌کنم! حالا می‌شه نتیجه
 مطالعاتتون رو بفرمایید؟
 - ببین فرزندم!! یک چیزهایی داریم که به اون می‌گن «عین
 نجاست» مثل خون، ادرار، مدفوع و ...
 - بله بابک جان! این‌ها را که خودم می‌دونم باقیش رو بگو!
 - عجله نکن فرزند! عجله کار شیطان است!! حالا دقت کن
 تا یکی از احکام مهم رو در مورد نجاسات برات بگم.
 - بفرمایید بابک خان!

- اگر عین نجاست یا چیز نجس، به جسم پاکی برخورد
 بکند و هر دو یا یکی از آن‌ها خیس باشد، جسم پاک نجس
 می‌شود. فهمیدی؟
 - آفرین این هم درسته و مشکلی نداره؛ اما من هنوز
 ربط این حکم درست رو با چند ساعت موندن توی حمام
 نمی‌فهمم!
 - تو می‌خوای نزد ما کسب فیض کنی یا می‌خوای لجبازی
 در بیاری؟
 - خدا بگم چکارت کنه بابک! زود بگو قصه چیه! به خدا کلی
 کار دارم!!

- بسیار خب امیر آقا! حالا که جای من و شما عوض شده و
 شما داری از من درس می‌گیری (!!!)، بگو بدونم مهم‌ترین
 پاک‌کننده‌ی نجاست چیه؟
 - خب معلومه، آب!

- آفرین امیر جان! پس من برای اینکه لباس‌های نجسم را
 پاک کنم باید از چی استفاده می‌کردم؟
 - آب!

- خب منم همین‌کار رو کردم دیگه!
 - بله! اما نگفتی چرا چندین ساعت کشش دادی؟
 - آهان! این قسمتش چند تا نکته فنی داره امیر جان! من
 توضیح می‌دم و تو سعی کن بفهمی!
 - چشم!

- آبی داریم به نام «آب قلیل» که معمولاً در دفع نجاست‌ها
 از اون استفاده می‌شه. خاصیت این نوع آب این هست
 که به محض برخورد با هر چیز نجس، نجس می‌شه. حالا
 داستان از این قرار بود که من صبح زود ساعت هفت، رفتم
 حمام خوابگاه تا لباس‌های خونی خودم رو آب‌کشی کنم.
 شیر آب رو باز کردم و شلوار خونی رو زیر آب قلیل گرفتم!!
 بعد یک دفعه همین حکم شرعی رو که به تو آموزش دادم
 به یاد آوردم؛ اما دیگه خیلی دیر شده بود چون آب قلیل
 شیر، به شلوار خونی خورده بود و نجس
 شده بود. آب نجس روی زمین
 ریخت و زمین هم نجس شد!
 خواستم خودم رو بندازم کف
 حمام و مثل یک سد عمل کنم
 (!!!) تا از نفوذ نجاست به بقیه
 جاهای اون جلوگیری بشه؛ اما
 پام رفت روی صابونی که اون جا
 ول شده بود و با مخ رفتم
 کف حمام!

- من تا لباس‌هام رو آب نکشم و تا این مکان رو تطهیر
 نکنم، از اینجا تکون نمی‌خورم.
 - بابک جان! آب کشیدن اون لباس‌ها پنج دقیقه بیشتر کار
 نداره، چطوری چند ساعته که توی حمامی؟
 - یعنی چه؟ مگه می‌شه پنج دقیقه کار داشته باشه؟ اینجا
 همه چیز نجس شده؛ تازه بعد از آب‌کشی لباس‌هام، باید
 حمام رو هم آب بکشم؛ بعد هم نوبت آب‌کشی در و دیوار
 حمامه. لامپ حمام هم نجس شده! فقط موندن چطوری
 توی چاهک حمام رو آب بکشم. آخه اونم نجس شده!
 امیر فریاد زد:

- مگه دیوانه شدی بابک؟! این حرفا چیه می‌زنی؟ من فکر
 می‌کنم تو کلاً موضوع پاک کردن نجاسات رو غلط فهمیدی.
 با ریختن این همه آب، به خدا داری اسراف می‌کنی. همین
 الان بیا بیرون، من بهت قول می‌دهم که موضوع رو دقیقاً
 برات توضیح بدم ...
 - پس با این همه نجاسات چه کنم؟ لباس‌های خونی، در،
 دیوار، لامپ، چاهک، صابون، لیف، چوب‌لباسی ... بخار
 حمام هم نجس شده!!! راستی بخار حمام رو چطوری باید
 آب کشید؟!!!

- برادر من! لباس‌ها رو فعلاً بنداز توی تشت و با خودت
 بیار بیرون. وقتی مسئله رو توضیح دادم، می‌فهمی که چقدر
 راحت و ساده هست.
 - شاید دروغ بگی!
 - آخه تو تا به حال از من دروغ شنیدی؟
 بالاخره با اصرارهای امیر، بابک رضایت داد که از حمام
 بیرون بیاید! او و امیر زیر نگاه سنگین سایرین به سوی
 اتاقشان حرکت کردند.

۲. امیر کتری را روی اجاق گذاشت تا چای را دم کند. بابک
 گوشه‌ای نشست بود و پتویی دور خودش پیچیده بود و
 حسابی می‌لرزید. امیر نگاهی به او انداخت و گفت:
 - خب مگه مجبوری پسر؟ برای آب کشیدن دو تا دونه
 لباس ببین چه قشقرقی به پا کردی!
 - یعنی چه؟ یعنی دین نداشته باشم؟
 - بابا! تو چرا هر چی می‌شه، زود ربطش می‌دی به بی‌دینی؟
 مگر ما خدایی نکرده گفتیم بی‌دین باش؟ لباس نجس را باید
 آب‌کشی کرد؛ اما نه به روشی که شما انجام می‌دی. اصلاً
 دین اسم این روش شما رو می‌ذره اسراف؛ اسراف هم از
 گناهان کبیره است.

- آقا من رفتم مسئله شرعی رو از همون
 جزوه خودت دیدم و دقیقاً هم طبق
 همون عمل کردم.
 - خب، پس یک بار برای منم توضیح
 بده تا بفهمم.
 - بابک بادی به غبغب انداخت و
 گفت:
 - بسیار خوب توضیح می‌دم! البته
 بهتر بود خودت می‌رفتی مطالعه
 می‌کردی!
 خوب نیست که دنبال لقمه





عجب! خب بعدش!؟

هیچی! آب قلیل موذی، بازی درآورد و پرید اون طرف حمام. رو هم نجس کرد! صابونی هم که آب قلیل به اون خورده بود، نجس شده بود! صابون از زیر پای من در رفت و خورد به دیوار حمام و از اونجا هم رفت و با شامپو و لیف من روبوسی کرد!! پس هم دیوار نجس شد، هم شامپو و هم لیف!! بعد آبی که روی صابون نجس بود، در برخورد با لیف، از اون جدا شد و پاشید روی لامپ! پس در اینجا لامپ هم نجس شد! من سعی کردم انگشت شست پام رو فرو کنم توی چاهک حمام تا آب قلیل نجس، حداقل چاه رو نجس نکنه!! اما انگشتم بزرگ بود و توی چاهک نرفت! در این هنگام ملاحظه کردم که بخاری در حمام موج میزنه! فهمیدم که ای داد بیداد، بخار حمام هم که لابد از تبخیر آب قلیل هست، نجس شده!! نفسم رو حبس کردم تا بخار نجس را استشمام نکنم! یکی دو دقیقه هم موفق عمل کردم؛ اما داشتم خفه می شدم!! این بود که مجبور شدم بخار آب نجس رو تنفس کنم! بخار وارد ریه هام شد و اون ها رو هم نجس کرد!! بابک تو حالت خوبه؟

بله که خوبم! بگذار باقیش رو بگم تا بفهمی که برای حفظ پاکی چه جان فشانی ها کردم! ... حالا علاوه بر اینکه باید کاشی به کاشی حمام رو آب می کشیدم، لازم بود تا درون بدن خودم رو هم که بر اثر استشمام بخار آب نجس شده بود، آب کشی کنم! در این وقت بود که آب حمام قطع شد. من هم مجبور شدم بخوابم و سه بار از کف حمام آب بخورم تا درون بدنم آب کشی و پاک بشه!!!

دیگه داری حوصله من رو سر می بری، بابک! ... بعد با خودم فکر کردم این بخار حتماً به بیرون هم سرایت کرده و به پچه های پشت در حمام هم رسیده! تازه پروژۀ بعدی این بود که بعد از اومدن آب، اون ها رو هم آب کشی کنم وگرنه مدیونشون می شدم!! حالا تنها نگرانی من اینه که بخار نجس به ساختمان خوابگاه هم رسیده باشه! اون رو باید چطوری آب بکشیم؟! خیلی سخته!!

امیر که حسابی حوصله اش از اراجیف بابک سرفرفته بود، فریاد زد: کافیه دیگه بابک! این چرت و پرت ها چیه داری پشت سر هم می گی؟ هیچ هم چرت و پرت نیست! عین حقیقت و عمل به دستورات شرعیه! آخه مرد حسابی اگر قرار بود همه مثل تو چیزهای نجس رو

آب بکشن که خانه خراب می شدیم!!

بله که می شدیم! عمل به دین خدا مرد می خواد امیر آقا! یعنی همه این اتفاقات و به قول شما نجس کاری ها وقتی رخ داد که آب شیر حمام با شلوار نجس جنابعالی برخورد کرد، بله؟

بله، کاملاً درسته!

گفتی آب شیر حمام چه نوع آبی هست؟

«آب قلیل» دیگه!

اون وقت تعریف آب قلیل رو هم می شه بفرمایید؟

آب قلیل؟ آب قلیل چیزه ... آب قلیل به آبی گفته می شه که یک حالت قلیل داشته باشه!!!

برادر من! شما که فرق بین «آب قلیل» و «آب کر» و «آب جاری» رو نمی دونی، برای چی بی خودی اظهار نظر می کنی و آب و آب کشی الکی راه میندازی!؟

آب کر و آب جاری دیگه چیه؟

به آب هایی مانند آب لوله کشی یا همون آب شیر، آب دریا و آب رودخانه، «آب جاری» و به آب استخر و آب حوض هایی که اضلاع اون ها بزرگ تر از سه ونیم وجب یعنی حدود هفتاد سانتی متر باشه، «آب کر» گفته می شه.

خب حالا چه فرقی می کنه؟! فرض کن اسم آب شیر حمام عوض آب قلیل، بشه آب کر. در اصل قصه که فرقی نمی کنه. اتفاقاً خیلی خیلی فرقی می کنه! طبق حکم شرع، ویژگی آب های کر و جاری این هست که در برخورد با هر چیز نجس، اگر رنگ یا بو یا مزه اون ها عوض نشه، نجس نمی شن! نه بابا!! یعنی چند ساعت تلاش من در راه پاکسازی

بیخودی بوده؟

تلاش در راه پاکسازی هرگز بی خودی نیست؛ مشکل اینه که تلاش تو در جهت اسراف و ندونم کاری بوده نه در جهت پاکی!!! چند ساعت توی حمام آب ریختی، اگر می گذاشتم به حال خودت بمونی، لابد الان داشتی کله رئیس خوابگاه رو آب می کشیدی؛ چون بخار آب به او هم رسیده بود!!

بعید هم نیست!! چون بخار از حمام بیرون زده بود!!

بسیار خب! حالا اگر مقدار آبی کمتر از آب کر باشه، اسمش می شه آب قلیل. خصوصیت آب قلیل هم همون طور که خودت گفتی این هست که به محض برخورد با هر چیز نجسی، نجس می شه. حالا می تونی برای آب قلیل چند تا مثال بزنی؟ بله که می تونم! با این تعریف که تو کردی، آب قلیل می شه مثل آبی که توی در نوشابه جمع می شه یا مثلاً توی چاله چوله های آسفالت خیابان. یا در چشم کبوتری که هراسان باشد و بگریزد از دام صیاد!!!

یعنی دیگه برای مثال زدن هیچی پیدا نمی شه که این



تا چلونده بشه و آب از اون خارج بشه!! بعد لباس رو برمی داری میای یک بار دیگه با آب جاری آب می کشی و باز می ری سر خیابون! بعد ...

- تو چرت و پرت نگی می میری بابک؟! اول از همه عین نجاست رو برطرف می کنی. بعد مقداری از آب بطری رو روی اون می ریزی و بعد لباس رو فشار می دی تا آبی که جذب کرده، خارج بشه. بعد یک بار دیگه هم عین همین کار رو انجام می دی تا لباس پاک بشه. یعنی دوباره آب می ریزی و پس از هر بار آب ریختن، لباس رو فشار می دی یا به قول تو می چلونی تا در نهایت پاک بشه.

- اگر بنا باشه با آب کر این کار رو انجام بدیم چی؟
- آهان! روش آب کشی با آب کر آسون تره. فرض کن بخوایم این لباس نجس رو زیر شیر آب، آب کشی کنیم. اول عین نجاست رو برطرف می کنیم، بعد یک بار اون رو زیر شیر آب می گیریم و بعد می چلونیم تا پاک بشه. اگر به جای شیر آب می خواستیم توی رودخانه یا توی هر نوع آب کر دیگه هم لباس رو آب بکشیم، دقیقاً باید همین کار رو می کردیم.

- به همین راحتی؟

- به همین راحتی!

- من تا حالا فکر می کردم اگر بخوای لباس نجس رو توی رودخانه آب بکشی، باید لباس رو با خودت ببری کف رودخانه و ماساژ بدی تا پاک بشه!!

- اینها رو جدی می گی یا من رو دست انداختی بابک؟ در ضمن، ما چیزی به نام بخار نجس هم نداریم فهمیدی؟

بابک به جای جواب، هوا را بو کشید و گفت:
- بوی نجس چی؟ بوی نجس هم نداریم؟

- بوی نجس یعنی چی؟

- بوی سوختنی نمیداد امیر جون؟
امیر محکم توی پیشانی اش زد و گفت:

- ای وای، دیدی چی شد؟ کتری سوخت! اصلاً یادم رفت می خواستم چای درست کنم!!

بابک لبخندی زد و گفت:

- احکام کتری سوخته رو هم بلدی؟

هر دو زدند زیر خنده و صدای خنده شان رفت تا دفتر رئیس خوابگاه که بی خبر از همه آب های

کر و قلیل، داشت برای خودش روزنامه می خواند و چای می نوشید ...

داستانی را که خواندید برگرفته از کتاب دو امتحان! نوشته آقای محمد علوی نهاد است که توسط انتشارات دلیل ما و مؤسسه فرهنگی رشد پویای نجات به چاپ رسیده است. برای خواندن داستان های جذاب بیشتر می توانید کتاب را تهیه و مطالعه کنید.

چرت و پرت ها رو گفتی؟

- اینها آب قلیله دیگه!!

- عزیز من! آب قلیلی که مد نظر ماست، مثالش اینها نیست. مثالش می شه آب آفتابه یا مثلاً آب لیوان یا پارچ یا حوضی که ابعادش کوچک تر از اون چیزی باشه که بهت گفتم. البته آب چاله چوله های کف خیابونو خوب گفتی. اگر قرار باشه مثلاً لباس یا چیز نجسی رو با آب کر آب کشی کنی، یک روش داره و اگر بخوای با آب قلیل این کار رو بکنی، روش دیگه. پس آب شیر حمام، آب کر بوده و در برخورد با شلوار خونی جناب عالی، نجس نشده.

- تو گفتی آب شیر حمام، آب کر هست؛ پس اول روش آب کشی با آب کر رو بفرما! اما دقت کن که اشتباه نکنی چون خودت هم می دونی که من مطالعات گسترده ای در این زمینه دارم و اگر جایی رو اشتباه بگی مچتو می گیرم!!

- بله! می دونم! از چند ساعت موندنت توی حمام کاملاً معلومه!! به هر حال برای پاک کردن چیز نجس با آب کر، اول باید عین نجاست رو برطرف کنی. مثلاً فرض کن قاشقی به خون آلوده و نجس شده. در این حالت باید لکه ی خون رو از روی قاشق کاملاً پاک کنی. بعد یک بار قسمت نجس رو زیر شیر آب می گیری یا اون رو داخل آب استخر، رودخانه یا حوض فرو می ببری. همین و تمام.

- یعنی چه؟ یعنی چلوندن نمی خواد؟

- آخه قاشق رو می شه چلوند؟

- من چه می دونم!

- پس صبر کن تا کامل برات توضیح بدم. این در مورد آب کر بود. حالا می رسم به آب قلیل. برای آب کشی چیزی با آب قلیل، مثل روش قبل، اول عین نجاست رو از روی اون پاک می کنی، بعد اگر اون چیز با ادرار نجس شده باشه دو بار و اگر با غیر ادرار نجس شده باشه یک بار آب می ریزی تا پاک بشه. تمام شد رفت پی کارش. به همین سادگی. دیگه ادابازی و وسواس هم نداره که نمی دونم این پاشید روی اون و اون پرید خود توی دیوار و از دیوار کمانه کرد به سمت در و بخار رفت تا دفتر رئیس خوابگاه! به این حساب بخوای پیش بری باید کل کره زمین رو آب کشی کنی!

- این که خیلی راحت! من تا حالا فکر می کردم برای آب کشی درست لباس باید اون رو چلونی!

- بله درست! لباس یا هر چیز دیگه ای که آب توی اون نفوذ می کنه مثل حوله، فرش و ... اگر نجس بشه، فقط با ریختن آب یا فرو کردن در آب پاک نمی شه.

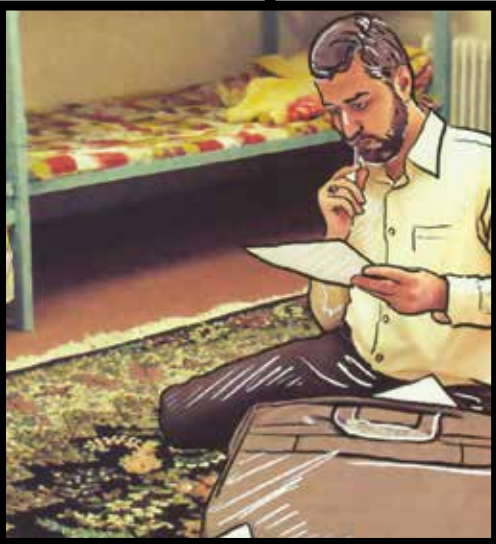
- بفرما! نگفتم پای چلوندن هم در میانه!!!

- روشش این طوری هست که باید پس از هر بار تماس این اجسام با آب، یک بار هم چلونده بشن تا آب از اونها خارج بشه. خب حالا فرض کن لباسی داریم که با ادرار نجس شده، چطوری باید با آب قلیل اون رو آب بکشیم؟

- چه آب قلیلی؟ آب لیوان؟ پارچ؟ آفتابه؟ چاله خیابان؟ چشم کبوتر؟

- از دست تو بابک! فرض کن آب یک بطری.

- خب لباس رو برمی داری و آب بطری رو روی آن خالی می کنی، بعد می ری سر خیابون منتظر می شی تا یک ماشین رد بشه. در موقع مناسب لباس رو میندازی زیر چرخ ماشین





شلخته‌گوی ممنوع!

« اسماعیل امینی

چند سطر سست و بی سر و ته را برایم فرستاده و پرسیده:
- نظرتان راجب این شعر چیست؟
به نظرم این نوشته اصلاً شعر نیست. پر است از غلط، همان طور که «راجب» غلط است و «راجع به» صحیح است.
- همه که مثل شما شاعر و معلم ادبیات نیستند که غلط و درست برایشان مهم باشد. به هر حال این شعر درد و دل مردم را گفته است.
گفتم که این نوشته پُر از غلط، شعر نیست. ضمناً «درد و دل» هم غلط است و «درد دل» صحیح است.
- برو بابا شما معلم‌های ادبیات هم فقط بلدید به غلط‌های دیگران گیر بدهید.

بسیارند کسانی که علاقه‌ای به مطالعه و کتاب ندارند، اما به اقتضای موقعیت اجتماعی، ناگزیرند که خود را دوستدار شعر نشان بدهند. شماری از این جماعت تحصیلات عالی هم دارند؛ کارشناس و دکتر و مهندس و حتی مدرس دانشگاهی‌اند. اما در زمره همان‌هایی هستند که به جای «برخاستن» می‌نویسند: «برخواستن» و به جای «حافظ شیرازی» می‌نویسند: «حافظه شیرازی».

یعنی از سر زانوی نوشته‌هایشان معلوم است که چقدر با کتاب و مطالعه بیگانه‌اند. این دوستداران شعر انگار نمی‌دانند که شعر چیزی بیش از جمله‌های موزون و نیمه‌موزون است، و حرف‌های شاعرانه نیز چیزی بیش از آه و اندوه مصنوعی و تقلیدی است. انگار نمی‌دانند که هر شعری که چند تا «جان من جانان من، یار من دلدار من، جان جهان من تویی» داشت، لزوماً شعر عرفانی نیست.

شعر گاهی خیلی ساده و صمیمی است؛ مانند این دوبیتی باباطاهر:
خوشا آنان که هر از پر ندوندند
نه چیزی وانویسند و نه خوندند
چو مجنون سر نهند اندر بیابان
در این کوها روند آهو چروندند

یا مثل این شعر از عمران صلاحی:
صب زود وقتی که باد
تو کوچه صدایش می‌یاد
یا می‌شم فوری درو وا می‌کنم داد می‌زنم:
آی نسیم سحری
یه دل پاره دارم چن می‌خری؟

گاهی هم شعر زبان پیچیده‌ای دارد. اما هر چه هست، حرف‌های تکراری و سطحی و جمله‌های شلخته و پر از غلط، شعر نیست؛ هر چند به مذاق جماعتی پرشمار خوشایند باشد.



نم باران

امین فرجی

حافظه

گیرم مرا به خاطر نیاوری
گذشته مشترکی را به آب داده
و همه چیز را فراموش کرده‌ای

چه اهمیت دارد؟

توزیایی
زیبا می‌خندی
و زیبا نگاه می‌کنی
همین کافی‌ست که تا ابد
درون چشم‌های من باشی

هیچ کس هیچ ماهی قرمزی را
برای حافظه‌اش
در تنگ بلور نگه نمی‌دارد.



واژه‌ها پرنده‌اند

ترجمه: مهدی مرادی

واژه‌ها پرنده‌اند
که با بهار و کتاب‌ها
از راه می‌رسند.

برای واژه‌ها
مرزی وجود ندارد
جز ستارگان، ماه و خورشید!

بعضی از آن‌ها
آشنایند مانند قناری
بعضی‌ها عجیب‌اند؛ مثل درازدامن درخشان

بعضی از واژه‌ها
در قفس می‌میرند
ترجمه این واژه‌ها دشوار است

بقیه
آشپان می‌سازند
جوجه می‌آورند
جوجه‌هایشان را گرم نگه می‌دارند
و به آن‌ها غذا می‌دهند.

به واژه‌های بی‌بیمار
چگونه پرواز کنند
سرانجام یک روز
خواهی دید
که دسته‌دسته دور می‌شوند

حروف این صفحه
ردپاهایی است
که از آن‌ها
بر ساحل دریا مانده است.

Words are Birds

BY FRANCISCO X. ALARCÓN

words
are birds
that arrive
with books
and spring

for them
there are
no borders
only stars
moon and sun

some words
are familiar
like canaries
others are exotic
like the quetzal bird

some words
die caged
they're difficult
to translate

and others
build nests
have chicks
warm them
feed them

teach them
how to fly
and one day
they go away
in flocks

the letters
on this page
are the prints
they leave
by the sea



غلامرضا شکوهی

گل سبزپوش

شکست آینه روشن پگاه مگر؟
نشست هاله ماتم به گرد ماه مگر؟

گرفت در بغل او را و چون ستاره گریست
سپیده سر زد از آینه نگاه مگر؟

گذاشت پای به میدان به عزم سرخ جهاد
نداشت واهمه از آن همه سپاه مگر؟

چه زود مثل پرستو از آشپان برخاست
گذشت فصل نشستن به خیمه‌گاه مگر؟

بلند قامت خورشید را به مشت گرفت
که روز لشکر شب را کند سپاه مگر؟

به سوگ بدرقه چشم شرف به اشک نشست
نبود در دل تنگش به غیر آه مگر؟

کجاست سبزترین اشک؟ تا به دشتی داغ
بریزد آب بر این آتش گیاه مگر؟

نگاه تشنه خورشید برق میدان گشت
فتاد ماه فلک بر حریم راه مگر؟

به غیر او که گل سبزپوش یاسین است
کسی رسیده به این آسمان جاه مگر؟

محمدعلی بهمنی

طرح

تقدیم می‌کنم
نفس من برای تو
تقسیم می‌کنم
قفس تو برای من

ما باور جداشده از هم که نیستیم
همسایه بهشت و جهنم که نیستیم
این فاصله که فاصله تا همیشه نیست
ما در دل همیم - غم سنگ و شیشه نیست

طراح من! مرا طرحی دگر بکش
طرحی که در خودت دارد اثر بکش
من سایه توأم، تو سایه منی
دور از همیم اگر، نزدیک تر بکش

طراح خویش باش
طراح خوب من
طرح سپیده تو
طرح غروب من

تصویرگر: مجید کاظمی



ای صدای صاف تصنیف صدف
و ای عبور عاج در عصر علف

آهنگ واژه‌ها

◀◀ محمد کاظم کاظمی

◀◀ تصویرگر: محمدرضا اکبری



◀ واج آرایی چیست؟

شما شاید در متون آموزشی‌تان دربارهٔ «واج آرایی» شنیده باشید. واج آرایی چیست؟ اینکه شاعر در شعرش یک صدا را چند بار تکرار می‌کند. مثلاً در شعر قدیم، مصراع «شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی»، از سعدی، یک واج آرایی معروف است. در شعر امروز هم شاعران بسیار از این کارها کرده‌اند، از جمله مرحوم نصرالله مردانی در این بیت:

صدای سم سمند سپیده می‌آید
یلی که سینهٔ ظلمت دریده، می‌آید
این تکرار صوت‌ها گاهی به شکل تکرار یک حرف دیده می‌شود، گاهی به شکل تکرار یک مصوت، مثل «آ»، «او» و «ای». این دومی را در این مصراع حافظ می‌بینیم که می‌گوید: «من که شب‌ها ره تقوا زده‌ام با دف و چنگ». حالا این مصراع را به این صورت بنویسیم تا متوجه شویم که جریان چیست:

من که شب‌ها
ره تقوا
زده‌ام با
دف و چنگ

این تکرارهای صوت‌ها در واقع بخشی از موسیقی داخلی شعر به حساب می‌آید و شعر را زیبا و جذاب می‌سازد.

◀ با تکرار درست می‌شود؟

ولی خب قدری ساده‌اندیشی است اگر تصور کنیم که اثر این نوع موسیقی فقط با تکرار حرف احساس می‌شود. نباید تصور کرد که شاعر برای به کمال رساندن شعرش از این نظر، همیشه باید کلمات را بر مبنای صوتشان انتخاب کند. اگر این کار را بکند شبیه کسی خواهد بود که کتاب‌های کتابخانه‌اش را بر اساس رنگ کنار هم می‌چیند. و طبیعتاً زیاده‌روی در این کار هم خوب نیست. نباید شاعر بگذارد کارش به اینجا بکشد که مثلاً بگوید:

ای صدای صاف تصنیف صدف
و ای عبور عاج در عصر علف
ای تو بر لالای لادن لب زده
ای تو بر شولای شب‌نم شب زده

اما شکل پنهان‌تر و قشنگ‌تر این واج‌آرایی این است که کلمات، ضمن اینکه معنی مورد نظر را ارائه می‌کنند، صداهایشان هم به شکلی با عاطفه و محتوای شعر تناسب داشته باشد. مثلاً نیما یوشیج در شعر «کار شب‌پا» در جایی می‌گوید: «هول غالب، همه چیزی مغلوب». درباره این شعر مرحوم اخوان ثالث حرف خوبی می‌زند. می‌گوید چون این شعر در فضای جنگلی و مرطوب شمال کشور رخ می‌دهد، کلمه «هول» از نظر آوایی نیز با این فضا تناسب دارد. اخوان می‌گوید که شاعر می‌توانست در اینجا کلمه‌های «خوف» و «ترس» را هم به جای «هول» بیاورد، ولی «خوف» از نظر آوایی خشک و بیابانی به نظر می‌رسد و «ترس» سردی را القا می‌کند.

در واقع در این شعر نیما یوشیج، ما چیزی فراتر از واج‌آرایی را می‌بینیم؛ اینکه شاعر میان فضای عاطفی و تصویری شعرش و نیز حرف‌ها و صداهای کلمات هماهنگی ایجاد کرده است.

می‌دمد گاه به شاخ
گاه می‌کوبد بر طبل به چوب،
وندر آن تیرگی وحشتزا،
نه صدایی است به جز این، کز اوست
هول غالب، همه چیزی مغلوب.



و موضوع دیگر اینکه: آیا رعایت این نکات برای ایجاد یک شعر خوب کافی است؟ نه، نمی‌توان گفت که کافی است، بلکه در شعر بسیار رموز و فنون هست که مجموعشان شعر را به کمال می‌رساند. به هر حال در شعر شاعران موفق این ظرایف را بیشتر می‌توان دید و همین، یکی از رموز موفقیت یک شعر است. در ادامه بحث، غزلی از زکریا اخلاقی می‌خوانیم که در آن، مصوت‌های «او» در حروف قافیه (سکوت، ملکوت و ...) و ردیف (پیش روست)، با معنی مصراع‌ها که در آن‌ها از «پیش روی» صحبت می‌شود، تناسب دارد.

نمونه دیگر، بیت
بیدل است. او در
اینجا که از رفعت و
بلندی حرف می‌زند،
چند بار مصوت بلند
«آ» را آورده که آن نیز
القاکنده سمت بالاست.
به پستی‌های آهنگ طلب،
خفته است معراجی

نفس گر و گدازد، تا مسیحا
می‌برد ما را

حالا سؤال این است که آیا شاعران این ظرایف را به عمد و با آگاهی رعایت کرده‌اند؟ ما مطمئن نیستیم. ممکن است شاعر بنا بر ذوق تربیت‌یافته هنری خویش، ناخودآگاه این کلمات را به این صورت کنار هم چیده باشد. یعنی در واقع یک ذوق و سلیقه درونی او را وادار کرده باشد. ولی خوب این را هم باید پذیرفت که این ذوق و سلیقه درونی فقط با مطالعه شعر و ارتباط مستمر شاعر با کتاب و محافل و مجامع شعری پرورده می‌شود و رشد می‌کند.

و آیا این گونه ظرایف در همه شعرها وجود دارند؟ نه. حتی ممکن است در مواردی برعکس باشد و شاعر تناسب میان اصوات، معانی و عواطف شعر را رعایت نکرده باشد. اتفاقاً همین چیزهاست که میان شعر عالی، شعر متوسط و شعر ضعیف فاصله می‌اندازد.

ما را خوش است سیر سکوتی که پیش روست
گشت‌وگذار در ملکوتی که پیش روست
بر گیسوی تغزل ما شانه می‌کشد
شیدایی دو دست قنوتی که پیش روست
تجربیدی از طراوت گل‌های مریم است
این سفره معطر قوتی که پیش روست
بگذار با ترنم مستانه بگذرد
این چند کوچه تا جبروتی که پیش روست
ما راهیان وادی سبز سلامتیم
آسوده‌ایم از برهوتی که پیش روست
وا می‌نهم خستگی خاطرات را
در سایه‌سار خلوت توتی که پیش روست
تصنیف سیر ساده یک شاخه گل است
معراج‌نامه ملکوتی که پیش روست
یارب مباد بی‌غزل عاشقی شبی
موسیقی بلند سکوتی که پیش روست



قلمستون

«کبری بابایی»

همراهان نازنین مجله «رشد جوان»، اگر به نویسندگی علاقه دارید و گاه و بی‌گاه کلمه‌ها را پشت سر هم ردیف می‌کنید، بدانید که کارشناسان مرکز بررسی آثار مشتاقانه منتظر دریافت شعرها، داستان‌ها و قطعه‌های ادبی شما هستند. اگر می‌خواهید نامه‌هایتان به دست کارشناسان مرکز بررسی آثار برسند، راحت‌ترین راه این است که آثارتان را به این نشانی رایانامه (ایمیل) کنید:

barresiasar@roshdmag.ir

یک راه دیگر هم ارسال نامه‌هایتان به نشانی: **تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شماره ۴ وزارت آموزش و پرورش (شهید سلیمی)، شماره ۲۶۶، صندوق پستی ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵ (مرکز بررسی آثار مجلات رشد)** است. یادتان نرود که در هر دو حالت نام و نام خانوادگی، سن، آدرس و تلفن خودتان را بنویسید. اگر سؤالی داشتید، می‌توانید با شماره ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲ تماس بگیرید. منتظر شعرها و داستان‌های زیبای شما هستیم.

امتحان تاریخ

تو ای تاریخ جان‌فرسای شیرین
گرفتم من تکی از امتحانت
چه شب‌ها خواندم و من گریه کردم
شدم مجنون محبوس در کلاست
خشن بودی نخواستی من بخوابم
نشستم من به زور پای در ست
چه کاری من کنم یا رب این بار
نداری تو وفايي در مرامت
ندارم ذره‌ای امید از تو
شدم عاصی دوباره از کلامت
مراقب‌ها نشستند رو به رویم
نوشتم چرت و پرت در امتحانت
تو خندیدی بر این حال نزارم
گرفتم من تکی از امتحانت

زینب قائمی‌منش، پایه دوازدهم از مشهد

سرودن شعر طنز، چندان ساده نیست و لازم است ما، هم به ویژگی‌ها و عناصر شعر توجه کنیم و هم حواسمان به شیرینی طنز در اثر باشد.
زینب عزیز تلاش کرده است با جان‌بخشی به درس تاریخ، تخیل را وارد اثرش کند و تا حدود زیادی هم موفق بوده است. او خصلت‌هایی مثل بی‌وفایی، خشن‌بودن و ... را به درس تاریخ نسبت داده که ویژگی‌های انسانی هستند. همین نکته باعث شده است خیال مخاطب، تاریخ را در هیئت انسان یا یک موجود زنده تصور کند. اما این تخیل وقتی کامل‌تر می‌شد که از ویژگی‌های تاریخ بودن آن بیشتر استفاده می‌شد.
اگر در شعر از چند واقعه تاریخی صحبت به میان می‌آمد، شعر از استحکام بیشتری برخوردار می‌شد. شاید بهتر بود شاعر خودش را در شعر به جای مجنون - که حضورش بیشتر بار عاطفی دارد - به شخصیت‌هایی تشبیه می‌کرد که در تاریخ معروف‌اند؛ شخصیت‌هایی مثل لطفعلی‌خان زند که ماجرای تاریخی دارند. اغراق در این توصیف می‌تواند طنز را در شعر بیشتر کند.
در پایان باید گفت یکی از ابزارهای ایجاد طنز، اغراق است. اگر شاعر جوان ما بیشتر از اغراق در شعرش استفاده کند، آثار طنزآمیزتری را خلق خواهد کرد.